

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

| | | | | |
|-------------------------|-----------------------|----------|------------|---------------------------|
| مرحله‌ی آماده‌سازی فایل | | | | |
| پیاده‌سازی | تصحیح و ویرایش اولتیه | ذکر مأخذ | ویرایش دوم | تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی |

گوشه‌هایی از مقامات حضرت زهرا علیها السلام در حدیث کساء

در روز میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام، چند نکته از حدیث کساء را به‌عنوان عیدی خدمتتان عرض می‌کنم. اولین نکته این است که مقام کساء، مقام وحدت است؛ مقام یگانگی است. اما شرط ورود به کساء چیست؟ رسیدن به ضعف! ضعف غیر از عجز است. در عجز هنوز توانایی هست. فرض کنید توان من می‌رسد وزنه‌ی پنجاه کیلویی را بردارم، اما از برداشتن وزنه‌ی صد کیلویی عاجزم؛ این عجز است. مقداری قدرت در عجز هست. اما ضعف چیست؟ هیچ قدرتی در ضعف نیست! لذا پیامبر صلی الله علیه و آله به مقام ضعف [رسیدند]. یعنی آن وضعی که احساس کردند، نقطه‌ی ورود به مقام وحدت کساء شد.

نکته‌ی دوم این است که تمام کسانی که می‌خواهند به کساء راه پیدا کنند، اول باید خدمت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام برسند. سلام به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام شرط ورود به کساء است! یعنی خود رسول الله صلی الله علیه و آله هم برای اینکه بتوانند به کساء راه پیدا کنند، باید خدمت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بیایند و سلام کنند. این سلام راهی است برای اینکه بتوانند به زیر کساء یمانی وارد شوند. لذا بعد هم امام مجتبی علیه السلام، اباعبدالله علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام، همه‌ی این بزرگواران از رهگذر صدیقه‌ی طاهره علیها السلام و سلامی که کردند، خدمت پیغمبر می‌رسند. سلام دوم را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کنند و بعد از آن است که از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ورود به مقام کساء اذن صادر می‌شود.

نکته‌ی سوم اینکه یک جلوه‌ی عظمت مقام صدیقه‌ی طاهره علیها السلام در حدیث کساء این است که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله هم بدون سلام به صدیقه‌ی طاهره علیها السلام به آن مقام راه ندارند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام هم راه

ندارند. هر یک از این حضرات بخواهند راه پیدا کنند، باید به صدیقه‌ی طاهره علیها السلام سلام کنند! اما سلام یعنی چه؟! یعنی تسلیم مطلق شدن؛ یعنی از همه‌ی تعینات خویش دست کشیدن! از تشخیص خویش، از سلیقه‌ی خویش، از اراده‌ی خویش، از همه‌ی اینها دست کشیدن و تسلیم مطلق شدن! سلام مقام سلیم و مقام یگانگی است؛ باید تسلیم شوند تا بتوانند راه پیدا کنند!

جلوه‌ی بعد هم این است که فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در آن واحد، هم آنچه را در عالم ظاهر رخ می‌دهد، گزارش می‌دهند، که پیامبر آمدند، امیرالمؤمنین آمدند، حسنین آمدند، چه اتفاقاتی افتاد، پیامبر چه فرمودند، همه‌ی اینها را گزارش می‌دهند، و هم‌زمان در خلوت حق متعال با ملائکه‌الله مستقیماً حضور دارند و گفتگوی عالم بالا را هم می‌شنوند و همان را هم گزارش می‌دهند. جمع بین این دو مقام، حیرت‌انگیز است! حیرت‌انگیز! جبرئیل هم اینجا واسطه نیست! چون یک‌وقت فرد کلام‌الله را از رهگذر جبرئیل، از حجاب جبرئیل، دریافت می‌کند؛ که انبیاء غالباً این‌گونه‌اند، ملک وحی برایشان وحی می‌آورد. نزد بعضی از انبیاء که حتی جبرئیل هم نمی‌آید، عوامل جبرئیل می‌آیند و پیام وحی را برایشان می‌آورند. اما مقام صدیقه‌ی طاهره علیها السلام، مقامی است که به جبرئیل هم نیازی نیست! بی‌واسطه و مستقیم مکالمه‌ی ملائکه با خدا و اوامر الهی را نسبت به ملائکه می‌شنوند و گزارش می‌کنند. این چه مقامی است! خدا می‌داند! خدا می‌داند!

البته دوستان توجه دارند که آنچه می‌گوییم از این باب است که انسان از تکرار دانسته‌های خودش لذت می‌برد؛ اصلاً یک معنای تکرار ذکر همین است. چیزهای شیرین را که تکرار می‌کنید، مثل این است که چیز خوشمزه‌ای را مدام در دهانتان مزمزه می‌کنید و مدام طعم آن را بیشتر احساس می‌کنید. یکی از جنبه‌های ذکر همین است؛ یعنی از این ظاهر به آن حقیقت راه پیدا کردن. بنابراین رفقا

می‌دانند که فقط می‌خواهم با بیان این نکات و مرور آنها هم خودم لذت ببرم و هم برای رفقا یادآوری باشد. **فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ**.^۱

نکته‌ی دیگری که اشاره به آن خوب است، این است که وقتی ملائکه می‌پرسند تحت الکساء چه کسانی هستند؟ خدای متعال نمی‌فرماید پیامبر است و دخترش؛ پیامبر است و پسرعمش؛ پیامبر است و نوه‌هایش؛ خدا این‌طور نفرمود! فرمود: **هُمْ فَاطِمَةُ وَ أَبُوهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنُوهَا**^۲ این نشان می‌دهد که صدیقه‌ی طاهره علیها السلام در عالم بالا از خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشهورترند؛ از امیرالمؤمنین علیه السلام مشهورترند؛ از حسنین علیهم السلام مشهورترند؛ چون وقتی خدا می‌خواهد پیامبر را معرفی کند، می‌گوید فاطمه هست و پدر فاطمه! نمی‌گوید رسول الله هست و دختر رسول الله. پس نشان می‌دهد که صدیقه‌ی طاهره علیها السلام در عالم بالا، از خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شناخته‌شده‌تر هستند؛ از امیرالمؤمنین علیه السلام و از حسنین علیهم السلام شناخته‌شده‌ترند!

حقیقتاً این حدیث کساء معجزه است! و اسراری در آن نهفته است که توجه به هر یک از آنها، انسان را متحیر می‌کند که چه عظمتی دارد! درباره‌ی عظمت صدیقه‌ی طاهره علیها السلام، حضرت امام رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: اعظم مقامات این است که بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ۶ جبرئیل خدمت صدیقه‌ی طاهره علیها السلام می‌آمد و اخبار تا قیامت را بیان می‌کرد؛ صدیقه‌ی طاهره علیها السلام هم انشاء می‌فرمودند و امیرالمؤمنین علیه السلام ۷ کاتب بودند که حاصلش همان صحیفه‌ی فاطمیه شد.

اما آنچه در حدیث کساء، به نظر من از این هم بالاتر است! چون آنجا جبرئیل می‌آمد اخبار این عالم را می‌گفت! در حالی که در حدیث کساء، جبرئیل کاره‌ای نیست! صدیقه‌ی طاهره علیها السلام بی‌واسطه‌ی

۱ . سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۵ .

۲ . شهید ثانی، *مُسْكَنُ الْفَوَادِ*، ص ۱۵۵ و بحرانی اصفهانی، *عوالم العلوم*، ج ۱۱، ص ۹۳۳ .

جبرئیل، گفتگوی عالم بالا را می‌شنوند! که خدای متعال به ملائکه می‌گوید، من همه‌ی عالم را به یمن وجود اینها آفریدم و اینها هم، محور وجودیشان فاطمه‌ی زهراست؛ صدیقه‌ی طاهره است.

گاهی اوقات انسان کمی ملاحظه می‌کند و پروا دارد که پرده‌ها را بردارد؛ چون برای بعضی‌ها قابل هضم نیست. یعنی مقداری راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام پرده برمی‌داریم، می‌گویند پس رسول الله صلی الله علیه و آله چه؟! کمی هم راجع به صدیقه‌ی طاهره علیها السلام بی‌پرده حرف بزنیم، می‌گویند پس امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله چه؟! برایشان سؤال می‌شود. لذا این حرف را نمی‌شود همه‌جا زد و نمی‌شود پرده‌ها را برداشت. آنجا باید سکوت کرد. فقط در یک جمع خصوصی است که می‌شود این حرف را زد. این حرفی نیست که بشود همه‌جا زد؛ که رسول الله صلی الله علیه و آله به اندازه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام در عالم بالا شناخته‌شده نیست؛ اعرف موجودات در عالم بالا صدیقه‌ی طاهره علیها السلام است! با اینکه **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ**^۳ رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ با اینکه صادر اوّل رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ همه‌ی آنها سر جایش هست! کما اینکه در احادیث دیگر هم این پرده را کنار زدند. فرمود: که یا رسول الله! اگر تو نبودی کلّ افلاک را نمی‌آفریدم! **لَوْلَا كَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ**؛ بعد فرمود: اگر علی نبود توی رسول الله را هم نمی‌آفریدم! **لَوْلَا عَلِيُّ لَمَا خَلَقْتُكَ**؛ بعد رفت بالا، چه فرمود؟! فرمود: **لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ!**^۴ اگر فاطمه نبود، شما دوتا را هم نمی‌آفریدم! این چه منزلت و مقامی برای صدیقه‌ی طاهره علیها السلام است!؟

۳ . دیلمی، غرر الاخبار، ص ۱۹۵؛ ابن ابی‌جمهور، عوالم الدّالی، ج ۴، ص ۹۹؛ شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹۸؛ مجلسی، لوامع، ج ۸، ص ۷۳۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۴ . نمازی، مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۳۴ و احادیثی با همین مضمون: صدوق، کمال الدین، باب ۲۳؛ میلانی، خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، ص ۵۹ و حاکم نیشابوری، شواهد الحقّ، ص ۱۳۹.

این است که امام عصر عزوه می‌فرماید: **فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**:^۵ منی که مقتدای همه‌ی عالم هستم، منی که بر همه‌ی خلق امام هستم! من متأسی هستم به اسوه‌ای که آن اسوه کیست؟! صدیقه‌ی طاهره است! این چه مقامی است؟! اینکه فرمودند: **نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ فَاطِمَةُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْنَا يَا جَدَّتْنَا فَاطِمَةُ يَا أُمَّنَا فَاطِمَةُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْنَا**! این چه مقامی برای صدیقه‌ی طاهره علیها السلام است؟! ایشان سرّ عالم وجود است! مقام فاطمی سرّ مستسرّ به سرّ است! سرّ مقنع به سرّ است!! دو حجاب نورانی که مقام فاطمی را پشت پرده برده، یکی مقام ولایت مطلقه‌ی کلیه‌ی الهیه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام است و یکی مقام نبوت ختمیه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. چه بگویم؟! انسان باید مراعات کند دیگر. یعنی این دو حجاب نوری، تنزیل هستند از آن مقام فاطمی؟! یعنی آن عصمت مطلقه‌ی الهیه است که راه را برای نزدیکی به خدا می‌گشاید. پس ولایت میوه‌ی عصمت است! کما اینکه ولایت و تقرب به خداست که راه را برای خبر گرفتن و خبر رساندن می‌گشاید؛ یعنی نبوت. پس هم ولایت و هم نبوت هر دو تنزیل مقام عصمت است و عصمت مطلقه‌ی الهیه، وجود مقدّس صدیقه‌ی طاهره علیها السلام است.

منتها گفتم این حرف‌ها، حرف‌هایی نیست که سر بازار گفته شود. اصلاً در فضایی که جای شک کردن باز می‌شود، گفتن این حرف‌ها شاید جایز نباشد! چون انسان مقدمه‌ای برای تردید طرف مقابل شده، همین‌که طرف تردید کرد، ضرر کرد. همین‌که تردید کرد، ضرر کرد! لذا این همه امر به تقیه شده است. فرمودند: **أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ**. امر ما خیلی سنگین است! خیلی دشوار است! در بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السلام فرمودند: **لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ**:^۷ امر ما را متحمل نمی‌شود، حامل

۵ . طوسی، محمدبن حسن، غیبت، ص ۱۷۲؛ طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۶۷ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰.
 ۶ . بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۰۳۰.
 ۷ . با کمی تفاوت: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۳۳؛ سیدرضی، نهج البلاغه، ص ۲۸۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۱ و فیض‌کاشانی، وافی، ج ۱، ص ۱۱.

نمی‌شود، مگر نبی! آن هم همه‌ی انبیاء نه، نبی مرسل! مگر مَلک، آن هم همه‌ی ملک‌ها نه، ملک مقرب! مگر مؤمن، آن هم همه‌ی مؤمنان نه، مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان محک زده و امتحان کرده است! این تازه یک پلّه‌اش است! پلّه‌ی بالاترش چیست؟! فرمودند: **أَمْرًا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا عَبْدٌ مُمْتَحَنٌ**.^۸ این بالاتر از آن است. فرمودند: نبی مرسل هم به آن راه ندارد. مَلک مقرب هم به آن راه ندارد. مؤمن ممتحن هم به آن راه ندارد. آن سری که در هستی مخفی است، همین است! آن مقام خفای فاطمی است. فرمودند: هم قدرش مخفی است، هم قبرش مخفی است. مقام خفا، مقامی است که هیچ‌کس به آن راه ندارد! آن حقیقت فاطمی چیست؟! خود خدایی که فاطمه را خلق کرده است، می‌داند.

امیدواریم خدای متعال ما را محرم قرار دهد؛ اگر هم هضم نمی‌کنیم، اهل انکار نباشیم؛ بگوییم نمی‌فهمیم. همین که ادب کنیم و بگوییم نمی‌فهمیم، چه بسا خدای متعال به پاداش همین ادب کردن و انکار نکردن، راه را باز کند و کمی از آن حقایق بو ببریم. اهل انکار نباشیم؛ اهل تشکیک نباشیم. همین که شک آمد، دیگر راه را می‌بندد. خدای ناکرده انکار که آمد، دیگر خدا می‌داند چه می‌شود! سدّی است که دیگر از آن سد نمی‌توان عبور کرد! سدّ انکار، سدّ عجیبی است. مقام جحود! مقام انکار! اهل انکار نباشیم. خیلی حرف‌های سنگینی است! ولی خب به قول ابن‌سینا که می‌گوید: هرچه به گوشت رسید و نتوانستی قبول و تأییدش کنی، **فَذَرُهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ**،^۹ بگو ممکن است! نمی‌دانم! ممکن است درست باشد، ممکن است غلط باشد، من نمی‌دانم! انکار نکن! چون انکار بزرگترین حجابی است که انسان را از همه‌ی حقایق محروم می‌کند. امیدوارم اهل انکار نباشیم؛ اهل ادب باشیم؛ انکار

۸ . با کمی تفاوت: فیض‌کاشانی، وافی، ج ۴، ص ۴۶؛ حرّعاملی،

وسائل‌الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۹۲.

۹ . ابن‌سینا، اشارات، ج ۲، ص ۱۴۳.

نکنیم؛ تشکیک هم نکنیم. تشکیک نکنیم! آیا هرگز دیده‌اید این تشکیک‌هایی که برخی از صحابه‌ی رسول الله ﷺ در برابر فرمایشات پیغمبر اکرم ﷺ می‌کردند، سلمان کرده باشد؟! اباذر یکی از این تشکیک‌ها را کرده باشد؟! چون و چرا کرده باشد! اینها کوچکترین سؤالی ندارند! سکوت مطلقند! سکوت مطلق!

اولیاء خدا، اهل دریغ و منع نیستند، اما گاهی اوقات وجود ما برای یک سرّ مستعد نیست! آن وقت اگر ما از رهگذر پرسش و سؤال به آن ولیّ خدا، وارد شویم؛ آن ولیّ خدا همان چیزی که وجودمان برایش مستعد است را می‌گوید؛ حقیقتش را نمی‌گوید؛ چون آن حقیقت در ظرف وجود ما نمی‌گنجد. خیلی از صحابه بودند به امام علیؑ اصرار می‌کردند که مثلاً یک حرف از اسم اعظم را به ما یاد بده و حضرت هی پشت گوش می‌انداختند. بعد از کلی اصرار حضرت یک حرف از آن حروف را ابراز کردند. طرف از دیوار رد شد، رفت! رفت که دیگر رفت! کجا رفت؟! خدا می‌داند!

اصلاً سالک تا مستعد نشده برای اسرار اصرار نکند! چون این وجود مستعد نیست. هی با ذهنم بخواهم فقط اطلاعات علمی پیدا کنم؛ آن حقیقت که در وجود من محقق نمی‌شود؛ چون آن معارف، آن حقایق، از راه سلوک به دست می‌آید نه از راه تدریس و تدرّس! یعنی راه رسیدن به معرفت، راه طی کردن مقام است! طی کردن مقام! این غیر از آن علم ظاهری است که راه کتاب خواندن و زانو زدن جلوی استاد و مطلب شنیدن و مطلب مطالعه کردن است؛ آن هم خیلی بزرگ است! یعنی جفای به مقام علم نشود! اما مقام علم یک مقام و مقام معرفت مقام دیگری است! و در آن مقام، باید راه رفت تا رسید! تا دید! تا شناخت! فرق است بین شناخت و دانستن! دانش غیر از شناخت است! علم غیر از معرفت است! راهش این است که انسان قدم بگذارد، دنبال ولیّ برود، آن وقت حقایق مکشوف می‌شود.

در داستان موسی و خضر علیهما السلام، وقتی موسی علیهما السلام به خضر علیهما السلام رسید، نگفت اجازه می‌دهید من سر کلاس‌های شما حاضر شوم و مطالب را یاد بگیرم! گفت: **هَلْ أَتَيْتُكَ؟** یعنی راه رسیدن به آن علمی که

عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا^{۱۰} چیست؟! تبعیت است! راه رفتن است! کنکاش‌های ذهنی نیست؛ دنبال ولیّ راه برو تا آن حقیقت به وجود تو منتقل شود! این علمی است که با عمل به دست می‌آید، با سلوک به دست می‌آید، با راه طی کردن به دست می‌آید؛ نه با پرسش و تشکیک‌های علمی. پرسش و تشکیک‌های علمی در وادی علوم، گوهر گرانبهایی است! حالا می‌گویند که سؤال چیست؟ **نِصْفُ الْعِلْمِ**.^{۱۱} خدا حاج‌آقای دولابی رضوان‌الله‌علیه را رحمت کند، می‌فرمودند: خیلی از چیزهایی که می‌گویند نصف است، دو بار تکرار کن؛ می‌شود کلّش! اگر سؤال نصف علم است، دوبار سؤال کن؛ یعنی دو بار توجّه به ندانستن خود کن! آن وقت آن علم ظاهر می‌شود. در وادی علم، در وادی دانایی و دانستن، سؤال خیلی چیز گرانبها و ارزشمندی است! حتماً باید سؤال کرد! لذا از ائمه علیهم‌السلام که سؤال می‌کردند، ائمه علیهم‌السلام پاسخ می‌دادند. به سینه‌ی طرف نمی‌زدند و نمی‌گفتند برو. اما آنجایی که وادی معرفت است، آنجا وادی سکوت است! آنجا وادی اقتداست! آنجا وادی سرسپردن و راه سپردن و گام پشت سر گام ولیّ خدا برداشتن است؛ وادی تشیّع است! وادی مشایعت ولیّ خداست! وادی تبعیت است! **هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا؟**^{۱۲} آنجا دیگر خضر پرده را کنار زد. فرمود: تو ظرفیتش را نداری! **إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا!**^{۱۳} فرمود تو مقدمات علمی این مطلب را بلد نیستی، الان نمی‌توانم به تو بگویم؛ خیر! فرمود: وجود تو، نمی‌تواند بر این حقایق صبر کند! نمی‌تواند! **إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا!** موسای کلیمعلیه‌السلام هم با

۱۰ . سوره‌ی کف، آیه‌ی ۶۵.

۱۱ . مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۴؛ پاینده، نهج‌الفصاحة، ص ۴۴۳ و کراجکی، کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۹۰.

۱۲ . سوره‌ی کف، آیه‌ی ۶۶.

۱۳ . سوره‌ی کف، آیه‌ی ۶۷.

۱۴ . برخی تشکیک کردند که آیا این همان موسای کلیمعلیه‌السلام است یا موسای دیگری بوده که خدمت خضرعلیه‌السلام رسیده است؟ ولی به‌قدری روایات در تأیید اینکه او همان موسای کلیمعلیه‌السلام، پیامبر الهی بوده، زیاد است که راه تردید را می‌بندد. دیگران راه به این روایات نداشته‌اند که این تشکیک را کرده‌اند.

همه‌ی اولوالعزمی و مقام و با همه‌ی عظمتش وقتی که خضر گفت: **إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا**، بعد هم برایش توجیه کرد، گفت: اینکه تو نمی‌توانی صبر کنی، جرمی برای تو نیست، چرا؟! به‌خاطر اینکه چیزی که تو احاطه‌ی علمی به آن نداری، چطور می‌توانی بدانی؟! زمینه‌اش در تو نیست! تو نبیّ اولوالعزمی و در این عصر در وادی شریعت هم اعظم هستی! آن سر جای خودش. اما این حقیقت، حقیقتی نیست که با آن اطلاعات علمی‌یی که توی موسی داری، راه‌یافتنی باشد!

چیزی را که تو به آن خبروت نداری، از آن وادی خبر نداری، نمی‌توانی صبر کنی! موسی هم ادب کرد. گفت: **سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا**^{۱۵} گفت: ان‌شاءالله صابر خواهم بود؛ نگفت حتماً صبر می‌کنم! این هم ادبش بود؛ ادعا نکرد! گفت: ان‌شاءالله من را صابر خواهی یافت. نگفت حرف‌هایت را انکار نمی‌کنم! گفت: **لَا أَغْصِي لَكَ أَمْرًا**^{۱۶} پس نشان می‌دهد که راه اطاعت است! راه تبعیت است! که نقطه‌ی مقابلش عصیان و سرپیچی و سرکشی می‌شود! آنجا حضرت خضر عليه السلام گفت: بسیار خب، باشد. اما شرط اینکه دنبال من بیایی چیست؟! اینکه **لَا تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ**^{۱۷} سؤال نکنی! یعنی نیایی با عقل علمیت وارد شوی! اینها چیزهایی است که در آن وادی قابل فهم نیست! وجودت باید مستعد شود. فرمود: اگر می‌خواهی بیایی، سؤال نکن! از چیزی سؤال نکن! تا کی؟ **حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا**^{۱۸} تا وقتی که وجود تو مستعد شود، آنجا خود من پرده را کنار می‌زنم و حقیقت را به تو نشان می‌دهم؛ اما رسیدن به آن استعداد مستلزم چیست؟ راه سپردن! تبعیت بدون تشکیک؛ تبعیت بدون چون‌وچرا؛ تبعیت بدون بحث‌ها و این قلت و قلت‌های مدرسی است؛ سکوت کردن است.

۱۵ . سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۶۹ .

۱۶ . سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۶۹ .

۱۷ . سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷۰ .

۱۸ . سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷۰ .

بحث سکوت را مفصّل گفته‌ام؛ سکوت فقط این نیست که با زبانت سکوت کن و چیزی نگوی! این است که در ذهنت هم تردید و سؤال پیش نیاید! و همین‌طور مراتب بالاتر سکوت؛ مراتب سکوت را اشاره نمی‌کنم. فرمود: آنجا ساکت باش؛ قبلاً هم راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته‌ام؛ رساترین توصیف، سکوت است! آنجا سکوت است! سکوت! فرمود: **وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا**،^{۱۹} شرط گوش دادن این است که شخص حرف نزند؛ اما این **أَنْصِتُوا** بعد از چیست؟! اینکه گوش بده و سکوت کن. این سکوت خیلی عمیق است!

قرآن صورت مکتوب امیرالمؤمنین علیه السلام است. اگر وقتی قرآن خوانده می‌شود، هم **فَاسْتَمِعُوا لَهُ**، هم **وَ أَنْصِتُوا** را باید رعایت کنی، تا به رحمتی که از این رهگذر می‌تواند به تو برسد، نائل شوی، وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام هم رسیدی، چه؟ **فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا**؛ سکوت کن. هرچه بگویی، خودت را توصیف کرده‌ای. مداح خورشید، مداح خود است! تو راه به علی نداری!

تو به تاریکی علی را دیده‌ای زین سبب گیری بر او بگزیده‌ای

آن کسی را که تو داری توصیف می‌کنی، علی نیست! غیر است! خیلی هم مست این هستی که چه توصیف بلندی کرده‌ام! تو به علی راه نداری، عزیز من! فرمودند: **نَزَّلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَ**. بعد فرمودند: **وَ لَا مِعْشَارَ الْعُشْرِ**،^{۲۰} شما راه به ما ندارید! وقتی راه نداری، چه می‌گویی؟! چه حرفی می‌زنی؟! تو به یک‌دهم آنچه ما هستیم راه نداری! خب وقتی انسان راه ندارد، راهش چیست؟ سکوت کردن است؛ سکوت کن تا علی علیه السلام پرده از وجود خودش بردارد و علی علیه السلام را ببینی؛ در حدّی که آینه‌ی وجود تو می‌تواند آن جلوه را از امیرالمؤمنین علیه السلام بگیرد، والا نه دنیا ظرفیت تجلّی تامّ علی علیه السلام را دارد، نه برزخ عرصه‌ی تجلّی تامّ امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد، و بی‌پرده

۱۹ . سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۴ .

۲۰ . مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۶ .

بگویم در قیامت هم جز اخصّ خصّیصین اهل جنت راه به حقیقت علوی ندارند؛ حتی در قیامت راه برای همه نیست؛ همه‌ی اهل بهشت که راه به حقیقت علوی ندارند! عرصه‌ی قیامت هم تنگ است برای اینکه علی علیه السلام با تمامیت خودش شناخته شود. لذا فرمود: سکوت کن. با این تبعیت وجودت مستعد می‌شود؛ مستعد که شد، خودم پرده‌ها را کنار می‌زنم.

راجع به بحث حضرت موسی و خضر علی نبینا و آله و علیهما السلام مفصل صحبت کرده‌ام. حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث شوم.

عرضم این بود: هرچه انسان بتواند، در این مقامات بلندی که هضمش برای عقل دشوار است، ادب کند و بگوید من نمی‌فهمم! نمی‌گویم حتماً تأیید کند، اما بگوید من نمی‌دانم! ممکن است درست باشد، ممکن است غلط باشد، من نمی‌فهمم. اینکه داریم وقتی حدیثی برایتان نقل شد، اگر نتوانستید آن را هضم کنید، نگویید دروغ است! کنار بگذارید و بگویید: الان ما نمی‌فهمیم مقصود معصوم از این جمله چه بود! اما انکارش نکن؛ نگو جعل است! دروغ است! نگو دروغ است.

امیدوارم خدا این ادب را به ما بیاموزد و سکوت کنیم. وقتی سکوت کنیم کم‌کم وجودمان مستعد می‌شود؛ سکوت و تبعیت. چون سؤال خودنمایی است؛ خود را نمودن است؛ ولو سؤال می‌کنی یعنی من بلد نیستم! اما منی هستم که بلد نیست! وقتی سؤال کردی، در جمع معلوم شدی؛ شاخص شدی؛ سر کلاس دانشجو یا دانش‌آموزی بلند می‌شود، سؤال می‌کند و می‌گوید استاد! معلّم! این داستانش چیست؟ او در جمع دیده می‌شود. نمی‌گویم می‌خواهد خودنمایی کند و کمالاتی برای خودش جلوه دهد، خیر! ولی خودش را نشان داد، یعنی من هستم. ولو منی که نمی‌دانم، هستم. سکوت کن! آن کسی که راهبری تو را به دست گرفته است، آن ولیّ الهی، او می‌داند که تو چه می‌دانی و چه نمی‌دانی! او ظرفیت‌های تو را می‌بیند؛ او باطن تو را می‌بیند؛ ولیّ اعظم خدا باطن همه‌ی خلق را می‌بیند!

آنجا وادی دریغ نیست! آنها جود و سخا و عطای مطلق هستند! منتها ظرف باید مستعد مظلوف شود. و راهش چیست؟ سکوت کن و تبعیت کن.

اصلاً بنا نبود صحبت کنم. حقیقتش در حدیث کساء عنان اختیار از کفم رفت. بی‌اراده حرف زدم، یعنی تدبیری مطلقاً نکرده بودم. خود خدا می‌داند، خود صاحب این خانه، وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام خودشان شاهدند که اصلاً قصد صحبت نداشتم؛ آمده بودیم از فرمایشات دوست روحانیمان بهره ببریم؛ منتها این‌گونه قسمت شد چند کلمه عرض کنم. امیدوارم هدیه‌ای به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام باشد؛ یادآوری دانسته‌ها بود. ذکر، یادآوری دانسته‌هاست و ذکر نقطه‌ی مقابل غفلت است؛ غفلت چیست؟! بی‌توجهی به دانسته‌ها؛ یعنی انسان غافل با انسان جاهل فرق می‌کند! جاهل اصلاً مسأله را نمی‌داند؛ غافل می‌داند ولی الان به آن توجه ندارد؛ ذکر نقطه‌ی توجه به دانسته‌هاست. همه‌ی مطالب در فطرت همه‌ی خلق هست؛ چه رسد به دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام که به یمن میلاد آن بزرگوار، دور هم جمع شده‌ایم. اینها در باطن همه هست؛ در فطرت همه هست. اگر چیزی گفته شد، از کتاب نفس خود شما خوانده شد و بیان شد، اصلاً ادعا نمی‌کنم با این عرایضی که کردم، چیزی به عزیزان افزوده شود؛ ولی خوب است به همدیگر یادآوری کنیم. فرمود: **وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. اَيْنَ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** چقدر حرف عجیبی است! **تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ** درست، اما **تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** چیست؟! اینکه فرمود: **إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا!** این **تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**، وجود انسان را برای صبر مستعد می‌کند؛ چون **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.**^{۲۱}

۲۱ . سوره‌ی عصر، آیات ۲-۳.

خدمت صاحب‌البیت تبریک می‌گوییم؛ صاحب همه‌ی عالم خلقت، قائم‌مقام حقّ متعال در هستی، وجود مقدّس حضرت بقیّة‌الله ارَوَاتِلَا که **السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ**^{۲۲} است. این ارض به معنای کره‌ی زمین نیست! و آن سماء هم به معنای افلاکی که ما می‌بینیم، کرات آسمانی و کهکشان‌ها و کازارها نیست! وجودشان مُلک هستی را به ملکوت هستی، گره زده است! **سَبَبُ الْمُتَّصِلِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ!**

امیدواریم خداوند عیدی همه‌ی خلقت را، در این عید بزرگ میلاد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، در عالم ظاهر، در عالم زمان و مکان، صدور امر فرج حضرت بقیّة‌الله ارَوَاتِلَا قرار دهد. همان‌طور که گفته‌ام، سیزده رجب حقیقی نه در عالم زمان است و نه در عالم مکان! ظهور ناسوتی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، تولّدشان در مسجدالحرام، در داخل کعبه، در روز سیزدهم رجب بود؛ تولّد حقیقت علوی در کعبه‌ی دل مؤمن، اصلاً در عالم زمان اتفاق نمی‌افتد؛ آن تولّد هر وقت اتفاق افتاد، سیزده رجب آن موقع است.

امیدواریم خدای متعال عیدی همه‌ی اهل عالم و عیدی همه‌ی عزیزان اهل‌ولاء و همه‌ی دوستان بزرگواری که در خدمتشان هستیم و همین‌طور دوستانی را که از جاهای مختلف دنیا به جلسه وصل هستند و با ما همراهی کردند، صدور امر فرج مولای ما، آقای ما، مقتدای ما، عزیز دل ما، محبوب قلب ما، حضرت بقیّة‌الله ارَوَاتِلَا قرار دهد. در کتاب *جان جهان* این روایت نوشته شده که وقتی حضرت حجّت ارَوَاتِلَا ظهور می‌کنند، می‌فرمایند: هر کس می‌خواهد نوح را در مقاماتش ببیند، ابراهیم را در مقاماتش ببیند، موسی را ببیند، عیسی را ببیند، پیامبر اسلام را ببیند، امیرالمؤمنین را ببیند، حسنین را ببیند، همه را ببیند، **فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ**^{۲۳} بیاید من ظهور کرده‌ی بعد از دوران غیبت را ببیند! امیدواریم

۲۲ . نعمانی، الغیبة، ص ۵؛ ابن‌مشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۷۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸۶.
۲۳ . خصیبی، الهدایة الکبری، ص ۳۹۸.

خدای متعال هم ظهور عمومی را برای همه‌ی خلق، مقدر کند و هم ظهور اختصاصی را برای هر یک از دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام. چون فقط کسانی در ظهور عمومی بهره‌ی بیشتر و واقعی را می‌برند که به آن ظهور باطنی راه یافته باشند! یعنی آن ظهور خصوصی برایشان افتاده باشد. و الا عموم خلق همین بهره‌های ظاهری را می‌برند؛ تنعمی که ایجاد می‌شود، ظواهر عالم آرام می‌شود، بهره‌های ظاهری است دیگر. در آن ظهور عمومی، بهره‌ی حقیقی را کسانی می‌برند که ظهور باطنی برایشان افتاده باشد؛ آنها هستند که کاسبی اصلی را می‌کنند؛ آنها هستند که بهره‌ی واقعی را می‌برند. کماینکه در زمان ظهور ظاهری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، چند تا از این همه صحابه که اهل سنت نقل کرده‌اند، بهره بردند؟! چند نفرشان از دیدن ظاهری رسول الله صلی الله علیه و آله بهره بردند؟ چند تا مثل اباذر و سلمان و مثل مقداد و اویس قرنی و امثال اینها بودند؟ فقط همین تعداد معدود بودند که به ظهور باطنی راه پیدا کرده بودند. لذا وقتی بحث پیغمبری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای ابوذر نقل شد، ابوذر نگفت معجزه نشان بده! اصلاً شاهد ظاهری نخواست! از راه باطن پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دید؛ و پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دید. او با این ظواهر کار نداشت. معجزات، مال اهل ظاهر است. مال کسانی که در عالم حس هستند و از ظواهر حس می‌خواهند به حقایق مجرد راه ببرند؛ اما آنها که اهل تجرید و اهل مقامات باطنی هستند، آنها اصلاً معجزه نمی‌خواهند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ